



University of Science and Quranic Knowledge
Shahin Faculty of Quranic Sciences

A Comparative Analysis of the Psychological Reading of Quranic Verses in Karen Armstrong's Hermeneutics and Islamic Theological Exegesis

Baqer Riahi-Mehr¹ 

1. Assistant Professor, Department of Quranic Studies and Orientalism, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. dr.riahi@chmail.ir

Detailed Abstract

Research Objective:

This study conducts a comparative analysis of the psychological reading of Quranic verses within the framework of Karen Armstrong's hermeneutics and Islamic theological exegesis. The primary research problem is to explain the foundations, functions, and boundaries of the psychological reading of the Quran in Armstrong's thought and to compare it with the exegetical approach of Islamic theology. This study attempts to demonstrate how Armstrong's experience-oriented hermeneutics highlights the emotional, cognitive, and existential dimensions of Quranic verses, and explores the ways in which this reading converges with or diverges from Islamic exegesis. Ultimately, it aims to evaluate the capacities of both approaches for a deeper understanding of the psychological functions of the Quran, and to propose an integrative model that can both address the inquiries of contemporary human sciences and remain anchored in the revelatory and theological foundations of the Quran.

Research Methodology:

This research has been conducted using a qualitative approach with a descriptive-analytical and comparative (intersubjective) method. In the first step, Karen Armstrong's perspectives on the Quran and religious experience are examined through content analysis of her selected works, particularly *A History of God* and *Muhammad: A Prophet for Our Time*. In the second step, the psychological reading of Quranic verses in the Islamic exegetical tradition is analyzed, relying on authoritative exegetical sources, including *Al-Mizan* by Allamah Tabataba'i and *Tafsir Nemoneh*. Data were extracted through conceptual analysis of verses associated with concepts such as *sakīnah* (tranquility), *dhikr* (remembrance), *ṣabr* (patience), *khawf* (fear) and *raja'* (hope), *hidāyah* (guidance), and psychological resilience, and then compared within a comparative framework. Utilizing the concepts of the psy-

Received: 2025/04/27 ; Received in revised from: 2025/06/04 ; Accepted: 2025/06/11 ; Published online: 2025/12/22

◆ How to cite: How to cite: Riahi-Mehr, Baqer (1404SH): 'A Comparative Analysis of the Psychological Reading of Quranic Verses in Karen Armstrong's Hermeneutics and Islamic Theological Exegesis', *journals Comparative Interpretation Studies*, 10(20), P160-187, <https://doi.org/10.22034/csq.2025.519598.1549>



chology of religion and cognitive sciences as analytical tools constitutes the innovative methodological aspect of this study.

Research Findings:

The findings indicate that Armstrong views the Quran as a dynamic, living, and responsive text that engages the recipient in an emotional and existential dialogue. By emphasizing the lived religious experience, she highlights the psychological function of Quranic verses in generating tranquility, imparting meaning to suffering, fostering hope, and inducing inner transformation in humans. Verses such as "O mankind, there has come to you instruction from your Lord" (Yunus: 57) and "Unquestionably, by the remembrance of Allah hearts are assured" (Ar-Ra'd: 28) are analyzed in Armstrong's reading as evidence of the therapeutic and calming role of the Quran.

Conversely, Islamic theological exegesis, while acknowledging the psychological impact of the verses, traces the source of this influence to the revelatory nature of the text and divine guidance. From this perspective, the psychological functions of the Quran are considered part of its educational and guiding mission, and verses such as "And seek help through patience and prayer" (Al-Baqarah: 45) are presented not only as pacifying but also as a catalyst for individual and social reform. The comparative analysis demonstrates that the convergence of the two approaches lies in their attention to the dynamism of the Quranic text and its role in bolstering psychological and moral resilience, whereas the primary divergence resides in the epistemological and metaphysical foundations explaining this efficacy.

Final Conclusion:

The final results of the study show that Armstrong's hermeneutics, despite shortcomings such as a relative neglect of the revelatory dimension of the Quran, possesses high capacity for interdisciplinary dialogue with the psychology of religion and contemporary human sciences. On the other hand, Islamic theological exegesis, relying on the foundations of revelation and divine guidance, offers a deeper and more comprehensive explanation of the psychological functions of the Quran, although in some cases it requires a more systematic application of modern analytical concepts. Accordingly, the present research indicates that a deliberate integration of these two approaches can lead to a more comprehensive understanding of the psychological miracle of the Quran—an understanding that both takes the recipient's human experience seriously and preserves the revelatory and supratemporal truth of the Quran. This integrative approach can open up new horizons in contemporary exegetical studies.

Keywords: Comparative analysis, psychological reading of the Quran, Karen Armstrong's hermeneutics, Islamic theological exegesis, psychological miracle.

مبانی و کارکردهای جامعه‌شناختی خوانش آیات قرآن در هرمنوتیک کارن آرمسترانگ و تفسیر الهیاتی اسلامی

باقر ریاحی مهر^۱

۱. استادیار گروه قرآن و مستشرقان جامعة المصطفی العالمیه (ص)، قم، ایران. dr.riahi@chmail.ir

چکیده

قرآن کریم، افزون بر ابعاد بلاغی، تشریعی و معرفتی، دارای کارکردهای جامعه‌شناختی گسترده‌ای در سامان‌دهی حیات فردی و جمعی انسان است. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین مبانی و کارکردهای جامعه‌شناختی خوانش آیات قرآن در هرمنوتیک کارن آرمسترانگ و سنجش آن با تفسیر الهیاتی اسلامی است. چالش اصلی، تفاوت مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی دو رویکرد در تحلیل منشأ، غایت و دامنه اثرگذاری قرآن است. ضرورت این تحقیق، پاسخ‌گویی به خوانش‌های جدید غربی و بازخوانی ظرفیت اجتماعی آیات قرآن در پرتو تفسیر اسلامی است. پژوهش حاضر با روش تحلیلی-تطبیقی و با بهره‌گیری از منابع تفسیری، هرمنوتیکی و مطالعات دین‌پژوهانه انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که کارن آرمسترانگ قرآن را متنی زنده، پویا و واکنشی می‌داند که از طریق زبان، ریتم، روایت و ظرفیت عاطفی خود، در شکل‌دهی به معنا، هویت، امید، انسجام و کنش جمعی اثرگذار است. در این خوانش، آیات قرآن بیش از آنکه صرفاً گزاره‌های الهیاتی باشند، در مقام نیرویی فرهنگی و معنابخش ظاهر می‌شوند که مخاطب را در سطح فردی و اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌دهند. در مقابل، تفسیر الهیاتی اسلامی ضمن پذیرش این کارکردها، منشأ اثرگذاری قرآن را در وحیانی بودن، هدایت‌گری و پیوند آن با فطرت انسانی می‌داند و از این رو، کارکردهای جامعه‌شناختی را صرفاً پیامدهای فرهنگی یا تاریخی تلقی نمی‌کند. مقایسه دو رویکرد نشان می‌دهد که آرمسترانگ در تبیین ساحت تجربی، عاطفی و ارتباطی آیات توفیق دارد، اما به مبانی متافیزیکی و غایت‌هدایتی قرآن کمتر توجه می‌کند؛ درحالی‌که تفسیر اسلامی با حفظ بعد الهی، تبیینی جامع‌تر از نسبت میان وحی، تحول فردی و سامان اجتماعی ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: تحلیل تطبیقی، کارکردهای جامعه‌شناختی قرآن، هرمنوتیک کارن آرمسترانگ، تفسیر الهیاتی اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۷ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۳/۱۴ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۲۱ | تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۵/۰۵

♦ استناد به این مقاله: طیب حسینی، سید محمود (۱۴۰۴): «مبانی و کارکردهای جامعه‌شناختی خوانش آیات قرآن در هرمنوتیک کارن آرمسترانگ و تفسیر الهیاتی اسلامی»، *دوفصلنامه مطالعات تفسیری تطبیقی*، ۲۰(۲)، ۱۸۷-۱۶۰.

<https://doi.org/10.22034/csq.2025.519598.1549>

© نویسندگان دارنده حق تألیف مقاله خود بدون محدودیت هستند.

ناشر: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

۱. بیان مسئله

قرآن به عنوان کلام الهی و منبعی بی‌بدیل برای هدایت بشر، از دیرباز به دلیل ویژگی‌های اعجاز‌آمیز خود در کانون توجه اندیشمندان اسلامی و غیراسلامی قرار داشته است. اعجاز که گواهی بر الهی بودن این کتاب و برتری آن بر دیگر متون است، در ابعاد گوناگون بلاغی، علمی و تشریعی مورد کاوش قرار گرفته است. در دوره معاصر، با پیشرفت علوم انسانی و به‌ویژه جامعه‌شناختی، بُعدی نوین از اعجاز قرآن با عنوان اعجاز جامعه‌شناختی ظهور یافته که به بررسی تأثیرات عمیق عاطفی، شناختی و وجودی آیات بر روان و رفتار انسان‌ها می‌پردازد. این رهیافت که از منظر علوم شناختی و جامعه‌شناختی دین به قرآن می‌نگرد، نه تنها ظرفیت‌های هدایتی این کتاب را در ساحت روان بشری برجسته می‌سازد، بلکه گفت‌وگویی میان سنت‌های دینی و دانش‌های نوین را ممکن می‌سازد.

در این میان، دیدگاه خاورشناسان، به‌ویژه کارن آرمسترانگ، دین‌پژوه برجسته معاصر، از اهمیتی خاص برخوردار است. آرمسترانگ، با آثار ارزشمندی چون «محمد: پیامبری برای زمان ما»^۱ و تاریخ خداآوری،^۲ قرآن را نه صرفاً متنی تاریخی یا الهیاتی، بلکه اثری زنده و پویا می‌داند که قادر است تجربه‌های عاطفی و معنوی عمیقی در مخاطب برانگیزد (Armstrong, Karen, ۲۰۰۶: ۴۷). رویکرد هرمنوتیکی و تاریخی او که متأثر از جریان‌های معنویت‌گرایی مدرن است، قرآن را در بستر تعاملات انسانی و تأثیرات روانی آن بررسی می‌کند. این دیدگاه، گرچه گاه با پیش‌فرض‌های فرهنگی غربی همراه است، دریچه‌ای نو به فهم اعجاز جامعه‌شناختی قرآن گشوده و ضرورت نقد و تطبیق آن با نظریه‌های اسلامی را برجسته ساخته است.

سؤال اصلی این پژوهش آن است که دیدگاه آرمسترانگ درباره اعجاز جامعه‌شناختی قرآن چیست و چگونه با نظریه‌های نوین اسلامی در این حوزه قابل تطبیق است؟ سؤالات فرعی نیز شامل شناسایی مؤلفه‌های اعجاز جامعه‌شناختی از منظر آرمسترانگ، بررسی نظریه‌های نوین اسلامی در این زمینه و تحلیل نقاط اشتراک و افتراق این دو رویکرد است. فرضیه اصلی پژوهش بر این پایه استوار است که تأکید آرمسترانگ بر ساحت عاطفی و تجربی قرآن، هرچند بصیرت‌هایی ارزشمند ارائه می‌دهد، به دلیل عدم توجه کافی به مبانی اعتقادی

اسلامی، با دیدگاه‌های اسلامی تفاوت‌هایی بنیادین دارد. این پژوهش با روش تحلیل تفسیری-جامعه‌شناختی و رهیافت تطبیقی (بین‌الذ‌هانی) به بررسی این موضوع می‌پردازد و با بهره‌گیری از منابع تفسیری و استشرافی، نوآوری خود را در ارائه چارچوبی جامع برای تبیین اعجاز جامعه‌شناختی قرآن و نقد دیدگاه‌های غربی آشکار می‌سازد.

۲. پیشینه پژوهش

پیشینه اعجاز جامعه‌شناختی در مطالعات اسلامی به تفاسیر کلاسیک و معاصر بازمی‌گردد. در تفاسیر متقدم، مانند جامع البیان و التبیان، آیات مرتبط با هدایت و تأثیرات روانی، مانند «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ» (یونس/۵۷)، به عنوان شواهدی از اثرگذاری عاطفی و معنوی قرآن تحلیل شده‌اند. طبری (طبری، ۱۴۱۲ ق: ۱۵۰/۱۵۰) این آیه را نشانه‌ای از نقش قرآن در شفای دل‌ها و اصلاح روان می‌داند. در دوره معاصر، مطهری (۱۳۶۸ ش) در جهاد در قرآن به تأثیرات روانی آیات در ایجاد انگیزه برای جهاد و استقامت پرداخته و آن را بخشی از اعجاز هدایتی قرآن می‌شمارد.

در میان خاورشناسان، آرمسترانگ (۲۰۰۶) در تحلیل خود از تجربه پیامبر اکرم (ص) و جامعه عرب، قرآن را متنی توصیف می‌کند که با ایجاد تجربه‌های عاطفی، مخاطبان را به سوی تحول معنوی سوق می‌دهد. او به تأثیر آیات بر روان عرب جاهلی، به‌ویژه در ایجاد حس وحدت و هدفمندی، اشاره دارد (Armstrong, Karen, ۲۰۰۶: ۴۸).

بااین‌حال، دیدگاه او، به دلیل رویکرد هرمنوتیکی و تاریخی، کمتر به مبانی اعتقادی اسلامی توجه دارد. شاکر و موسوی مقدم (۱۳۹۳ ش) در مقاله «نقد تحلیل پدیدارشناسانه وات از وحی قرآن» به بررسی دیدگاه‌های خاورشناسان پرداخته‌اند، اما اعجاز جامعه‌شناختی را به‌صورت مستقیم موردتوجه قرار نداده‌اند.

مطالعات معاصر اسلامی، مانند آثار معارف (معارف، ۱۳۹۴ ش: ۱۸) و فیاض (فیاض، ۱۳۸۹ ش: ۱۱۲)، به بررسی اعجاز علمی و بلاغی پرداخته‌اند، اما کمتر به جنبه جامعه‌شناختی توجه کرده‌اند. بااین‌حال، برخی پژوهشگران، مانند مصباح یزدی در «قرآن‌شناسی» (مصباح یزدی، ۱۳۷۶ ش: ۸۷)، به نقش قرآن در ایجاد تحولات روانی و معنوی اشاره کرده‌اند. این پیشینه نشان می‌دهد که اعجاز روان‌شناختی، گرچه در مطالعات اسلامی و استشرافی به‌صورت پراکنده

بررسی شده، هنوز نیازمند تحلیل‌های جامع‌تر با بهره‌گیری از علوم شناختی و جامعه‌شناختی دین است.

این پژوهش، با تلفیق دیدگاه‌های استشراقی و اسلامی در قلمرو اعجاز جامعه‌شناختی قرآن، گامی نو در تبیین اثرگذاری عاطفی و شناختی آیات برمی‌دارد. برخلاف مطالعات پیشین که عمدتاً بر جنبه‌های بلاغی یا تاریخی متمرکز بودند، این تحقیق با بهره‌گیری از علوم شناختی و روان‌درمانی معنوی، چارچوبی تطبیقی ارائه می‌دهد که دیدگاه کارن آرمسترانگ را با نظریه‌های نوین اسلامی مقایسه کرده و نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها را با دقت تحلیل می‌کند. این رویکرد، نه تنها به فهم عمیق‌تر ظرفیت‌های روانی قرآن کمک می‌کند، بلکه با نقد روش شناختی دیدگاه‌های غربی، تصویری جامع و منسجم از اعجاز جامعه‌شناختی ارائه می‌دهد که در مطالعات پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

۳. روش پژوهش

این پژوهش با روش تحلیل تفسیری-جامعه‌شناختی و با رهیافت تطبیقی (بین‌الذاتی) انجام می‌شود. ابتدا، دیدگاه کارن آرمسترانگ درباره اعجاز جامعه‌شناختی قرآن از طریق تحلیل محتوای آثار او، به‌ویژه «محمد: پیامبری برای زمان ما و تاریخ خداآوری، استخراج و بررسی می‌شود. سپس، نظریه‌های نوین اسلامی در حوزه اعجاز روان‌شناختی، با تکیه بر منابع تفسیری و مطالعات معاصر، تحلیل می‌گردند. داده‌ها از متون استشراقی، تفاسیر قرآنی و منابع جامعه‌شناختی دین گردآوری شده و با استفاده از رویکرد تطبیقی، نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه آرمسترانگ با نظریه‌های اسلامی شناسایی می‌شود. بهره‌گیری از علوم شناختی و روان‌درمانی معنوی برای تبیین اثرگذاری آیات، وجه نوآورانه روش این پژوهش است که به فهم عمیق‌تر اعجاز جامعه‌شناختی قرآن کمک می‌کند.

۴. مبانی مفهومی و روش شناختی کارکردهای جامعه‌شناختی آیات قرآن

مفاهیم و چارچوب نظری این پژوهش، بر پایه اعجاز جامعه‌شناختی قرآن و دیدگاه‌های کارن آرمسترانگ استوار است. اعجاز جامعه‌شناختی به تأثیرات عاطفی، شناختی و وجودی آیات بر روان انسان اشاره دارد. آرمسترانگ قرآن را متنی زنده و واکنشی می‌داند که با مخاطب گفت‌وگو می‌کند. این چارچوب، با تلفیق نظریه‌های جامعه‌شناختی دین و تفاسیر اسلامی، به تحلیل تطبیقی این تأثیرات می‌پردازد.

الف) مفهوم‌شناسی «خوانش روان‌شناختی» آیات قرآن در مطالعات تفسیری معاصر

اعجاز جامعه‌شناختی قرآن، به عنوان یکی از ابعاد نوین اعجاز، به اثرگذاری بی‌بدیل این کتاب الهی بر روان، عواطف و رفتار انسان‌ها اشاره دارد که فراتر از توان بشری و در راستای هدایت الهی عمل می‌کند. این مفهوم که در مطالعات قرآنی معاصر به تدریج برجسته شده، بر تأثیرات عمیق شناختی، عاطفی و وجودی آیات بر مخاطب تمرکز دارد. از منظر اسلامی، اعجاز جامعه‌شناختی را می‌توان توانایی قرآن در ایجاد تحولات عمیق در روان فردی و جمعی، برانگیختن احساسات متعالی نظیر خوف، رجاء و محبت الهی و هدایت انسان به سوی کمال معنوی دانست (طباطبایی، ۱۳۷۴: ش ۴۸/۱). علامه طباطبایی در تفسیر المیزان تأکید می‌کند که قرآن، به عنوان «هدی للناس» (بقره/۱۸۵)، نه تنها راهنمای عقلانی، بلکه محرکی برای تحولات روانی و معنوی است که در عمق جان مخاطب نفوذ می‌کند.

در منابع تفسیری، اعجاز جامعه‌شناختی به عنوان بخشی از هدایت الهی معرفی شده است. به عنوان مثال، مکارم شیرازی در تفسیر نمونه (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۰/۲) بیان می‌دارد که آیات قرآنی، با ایجاد تعادل میان خوف و رجاء، روان انسان را از اضطراب و ناامیدی به سوی آرامش و اطمینان سوق می‌دهند. این ویژگی که در آیاتی نظیر «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) متجلی است، نشان دهنده ظرفیت بی‌همتای قرآن در تأثیرگذاری بر قلب و ذهن است. از منظر خاورشناسان، کارن آرمسترانگ قرآن را متنی «زنده و واکنشی» توصیف می‌کند که قادر است تجربه‌های عاطفی و وجودی عمیقی در مخاطب ایجاد کند (Armstrong, Karen, ۲۰۰۶: ۴۹) هرچند این دیدگاه بیشتر بر جنبه‌های تجربی و کمتر بر مبانی اعتقادی اسلامی متمرکز است.

ب) تمایز کارکردهای جامعه‌شناختی آیات قرآن از خوانش‌های بلاغی، علمی و

بیانی

اعجاز روان‌شناختی، گرچه با دیگر ابعاد اعجاز قرآن پیوند دارد، از نظر ماهیت و کارکرد از آن‌ها متمایز است. اعجاز بلاغی که در آثار متقدمان نظیر سیوطی در الإتيان فی علوم القرآن (سیوطی، ۱۴۲۱ق: ۲۱۴) و جرجانی در «دلائل الإعجاز» (جرجانی، ۱۴۱۳ق: ۱۲۵) بررسی شده، بر فصاحت و بلاغت کلام قرآن، ساختار لفظی و زیبایی‌های ادبی آن تأکید دارد. این بعد، به ناتوانی بشر در مشابه‌سازی با سبک و سیاق قرآن اشاره می‌کند (بقره/۲۳). به عنوان مثال، سیوطی فصاحت

قرآن را در انتخاب واژگان، ترکیب عبارات و هماهنگی صوتی بی نظیر می‌داند (سیوطی، ۱۴۲۱ ق: ۱۲۰).

اعجاز علمی که در آثار معاصرانی چون معرفت (معرفت، ۱۳۸۷ ش: ۲۸) و فیاض (فیاض، ۱۳۸۹ ش: ۱۲۶) مورد توجه قرار گرفته، بر انطباق آیات قرآنی با کشفیات علمی مدرن، مانند توصیف مراحل خلقت جنین (مؤمنون/۱۲-۱۴) یا حرکت زمین (نمل/۸۸)، تمرکز دارد. این بعد، به‌ویژه در مواجهه با شبهات خاورشناسانی چون نولدکه که قرآن را متأثر از متون پیشین می‌دانستند، برجسته شده است. معرفت تأکید می‌کند که اعجاز علمی، گواهی بر الهی بودن قرآن در عصر علم است (معرفت، ۱۴۱۸ ق: ۴۵).

اعجاز بیانی که در تفاسیر کلاسیک مانند مجمع‌البیان طبرسی (۱۳۷۲ ش) و التفسیر الکبیر فخر رازی (۱۴۲۰ ق) بررسی شده، به توانایی قرآن در انتقال مفاهیم عمیق الهی با زبانی ساده و درعین حال جامع اشاره دارد. فخر رازی (۱۴۲۰ ق: ۲۰۰/۱) بیان می‌دارد که قرآن با بیانی موجز، معانی گسترده‌ای را منتقل می‌کند که عقل و قلب را هم‌زمان مخاطب قرار می‌دهد.

در مقابل، اعجاز جامعه‌شناختی بر تأثیرات عاطفی، شناختی و رفتاری آیات متمرکز است. این بعد، به چگونگی برانگیختن احساساتی نظیر آرامش، امید و انگیزه در مخاطب می‌پردازد. به عنوان مثال، مطهری در «جهاد در قرآن» تأکید می‌کند که آیات قرآنی، مانند «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق/۲)، با ایجاد امید و انگیزه، روان انسان را به سوی استقامت و تحول سوق می‌دهند. (مطهری، ۱۳۶۸ ش: ۶۴)

جیمز تجربه دینی را حالتی می‌داند که در آن فرد احساس وحدت با امر متعالی را تجربه می‌کند، حالتی که در مواجهه با آیات قرآنی مانند «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (شرح/۶) به وضوح قابل مشاهده است. در منابع اسلامی، عباس عقاد در حقائق الإسلام وأباطیل خصومه (عقاد، ۱۴۱۲ ق: ۲۵) به نقش آیات در برانگیختن احساسات متعالی و ایجاد انگیزه برای عمل صالح اشاره کرده است. این تمایز نشان می‌دهد که اعجاز روان‌شناختی، برخلاف ابعاد دیگر، به جای ساختار لفظی یا محتوای علمی، بر فرایندهای درونی و تحول‌آفرین در روان مخاطب تمرکز دارد.

به باور نگارنده، اعجاز جامعه‌شناختی قرآن صرفاً به معنای «تأثیرگذاری روحی» مانند آنچه در هنر یا ادبیات بشری رخ می‌دهد نیست، بلکه پدیده‌ای یگانه و فوق بشری است که در ماهیت و غایت با سایر متون تفاوت بنیادی دارد. هر

متن بلیغ یا موسیقی زیبا می‌تواند هیجان یا آرامش ایجاد کند؛ اما اثرگذاری قرآن از دو ویژگی متمایز بهره‌مند است که آن را در حوزه اعجاز قرار می‌دهد: اول، منشأ وحیانی و اتصال به علم و حکمت الهی؛ دوم، هدایت‌گری غایت‌مند و هدفمند به سوی کمال معنوی و سعادت اخروی. این دو عنصر باعث می‌شود که تجربه روانی حاصل از قرآن نه زودگذر و سطحی، بلکه عمیق، پایدار و تحول‌آفرین باشد.

از منظر قرآن، این اثرگذاری بخشی جدایی‌ناپذیر از مأموریت الهی آن به عنوان «شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ» (یونس/۵۷) و «وَإِنَّهُ لَهْدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (نمل/۷۷) است؛ یعنی تجربه‌ای که روان، عاطفه و اراده انسان را به‌گونه‌ای سامان می‌دهد که درنهایت به ایمان، عمل صالح و تعالی شخصیت بینجامد. این فرایند، به دلیل ترکیب بی‌همتای پیام وحی، ساختار بلاغی و موسیقایی و حقیقت محتوایی آن، غیرقابل تقلید است؛ نه شاعر جاهلی و نه فیلسوف مدرن توان بازآفرینی تأثیری با این عمق و پایداری را دارند؛ زیرا چنین اثری مستلزم اتصال به حقیقت مطلق و احاطه بر فطرت انسانی است.

همچنین، ویژگی دیگری که اعجاز جامعه‌شناختی را از آثار صرفاً هنری یا ادبی متمایز می‌کند، هم‌زمانی اثرگذاری بر ساحت‌های متنوع شخصیت انسان است؛ قرآن نه تنها هیجان مثبت یا آرامش ایجاد می‌کند، بلکه شبکه باورها و ارزش‌های مخاطب را دگرگون ساخته و رفتار و سبک زندگی او را اصلاح می‌کند. این ترکیب اثر شناختی، عاطفی و رفتاری که با پیام وحی هماهنگ است، نمونه بارزی از سنخ اعجاز است که در علوم شناختی جدید نیز به عنوان اثر تحول‌آفرین کامل شناخته می‌شود.

بنابراین، آنچه در اعجاز جامعه‌شناختی مطرح می‌شود، فراتر از «تحت تأثیر قرار گرفتن» است؛ بلکه یک تجربه هدایت‌شده و هدفمند با منشأ الهی است که به‌گونه‌ای در ساختار و محتوای قرآن تنیده شده که هر مرحله‌اش با غرض نهایی هدایت، تزکیه و تربیت هماهنگ است. این حقیقت، اعجاز جامعه‌شناختی را هم‌ردیف با اعجاز بیانی و علمی، اما در سطحی عمیق‌تر و وجودی‌تر، در زمره دلایل ابدی الهی بودن قرآن قرار می‌دهد.

ج) چارچوب معرفت‌شناختی و هرمنوتیکی کارکردهای جامعه‌شناختی قرآن

کارن آرمسترانگ، به عنوان یکی از برجسته‌ترین دین‌پژوهان و خاورشناسان معاصر، جایگاهی ویژه در مطالعات ادیان ابراهیمی و به‌ویژه اسلام دارد. او متولد سال ۱۹۴۴ در انگلستان، پس از تجربه‌ای شخصی در زندگی رهبانی

مسیحی، به مطالعه ادیان روی آورد و به شهرتی جهانی دست یافت. تحصیلات او در دانشگاه آکسفورد در رشته ادبیات انگلیسی و تمرکز بعدی اش بر تاریخ ادیان، او را به پژوهشگری تبدیل کرد که با نگاهی تطبیقی و میان‌رشته‌ای به بررسی متون دینی می‌پردازد. آرمسترانگ که ابتدا به عنوان منتقد نهادهای دینی شناخته می‌شد، به تدریج رویکردی همدلانه‌تر به ادیان، به ویژه اسلام، اتخاذ کرد و قرآن را متنی پویا و تأثیرگذار در ساحت‌های عاطفی و معنوی معرفی نمود. آثار او که بیش از بیست کتاب و صدها مقاله را شامل می‌شود، نشان‌دهنده تلاش برای فهم ادیان در بستر تاریخی و فرهنگی آن‌هاست. او در آثار خود، به ویژه در تحلیل قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص)، بر نقش این متون در ایجاد تحولات روانی و اجتماعی تأکید دارد و آن‌ها را نه صرفاً متونی الهیاتی، بلکه منابعی برای گفت‌وگوی انسانی و معنوی می‌داند (Armstrong, ۲۰۰۶: ۱۵).

روش‌شناسی آرمسترانگ که عمده‌تأ هرمنوتیکی و تاریخی است، ریشه در تلاش برای فهم متون دینی در چارچوب تجربه‌های انسانی و زمینه‌های تاریخی آن‌ها دارد. او با بهره‌گیری از رویکرد هرمنوتیکی، به دنبال کشف معانی عمیق‌تر متون دینی، به ویژه قرآن، در تعامل با مخاطب است. این روش که متأثر از نظریه‌پردازی چون هانس-گئورگ گادامر است، بر این اصل استوار است که فهم یک متن دینی بدون در نظر گرفتن بستر تاریخی و فرهنگی آن ناقص خواهد بود. آرمسترانگ قرآن را در بستر جامعه عرب جاهلی بررسی می‌کند و معتقد است که آیات قرآنی، با زبانی شاعرانه و ریتمیک، پاسخی مستقیم به نیازهای روانی و اجتماعی آن جامعه بوده‌اند (Armstrong, ۱۹۹۳: ۱۸۹) او تأکید دارد که قرآن، به عنوان کلامی زنده، نه تنها با مخاطبان اولیه خود، بلکه با خوانندگان امروزی نیز وارد گفت‌وگویی عاطفی و معنوی می‌شود. این رویکرد تاریخی، گرچه به فهم بهتر زمینه‌های نزول آیات کمک می‌کند، گاه به دلیل تأکید بیش از حد بر جنبه‌های بشری و فرهنگی، از توجه به مبانی الهی و متافیزیکی قرآن که در تفاسیر اسلامی مانند تفسیر المیزان برجسته است، غفلت می‌ورزد (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۵۰/۱).

جهت‌گیری فکری آرمسترانگ با جریان‌های معنویت‌گرایی مدرن پیوند عمیقی دارد. او، به عنوان یکی از چهره‌های برجسته در گفت‌وگوی ادیان، به ترویج مفهوم «همدلی دینی» پرداخته و بر ضرورت بازگشت به معنویت در جهانی سکولار تأکید کرده است. این نگاه که متأثر از جریان‌های عرفانی

و معنویت‌گرایی قرن بیستم است، قرآن را نه صرفاً متنی الهیاتی، بلکه منبعی برای تجربه‌های وجودی و عرفانی می‌داند. آرمسترانگ در تحلیل قرآن، بر آیاتی مانند «لَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) تمرکز دارد و آن‌ها را نمونه‌هایی از ظرفیت قرآن در ایجاد آرامش روانی و پیوند با امر متعالی معرفی می‌کند (Armstrong, ۲۰۰۶: ۷۲).

با این حال، این رویکرد که گاه به همسان‌سازی ادیان منجر می‌شود، با انتقاداتی از سوی اندیشمندان اسلامی مانند مطهری مواجه شده که معتقدند چنین نگاهی، ویژگی‌های متمایز و الهی قرآن را کم‌رنگ می‌سازد (مطهری، ۱۳۶۸ ش: ۴۵).

با وجود تأثیرگذاری آثار آرمسترانگ، رویکرد او با نقدهای متعددی از سوی پژوهشگران اسلامی و حتی برخی خاورشناسان مواجه شده است. از منظر اسلامی، برخی استدلال می‌کنند که تحلیل‌های آرمسترانگ، هرچند همدلانه‌تر از خاورشناسان همچنان تحت تأثیر پیش‌فرض‌های فرهنگی غربی است و به جنبه‌های الهیاتی و اعتقادی قرآن، مانند مفهوم وحی در تفاسیر کلاسیک (طبری، ۱۴۱۲ ق: ۳۰/۱)، توجه کافی ندارد. به عنوان مثال، تأکید بیش‌ازحد آرمسترانگ بر بستر تاریخی و اجتماعی قرآن، گاه به ساده‌سازی مفاهیم پیچیده الهیاتی مانند «اعجاز» منجر شده و آن را به سطح تأثیرات روانی و اجتماعی تقلیل می‌دهد. علاوه بر این، شاگرد و موسوی مقدم (۱۳۹۳ ش) در مقاله «نقد تحلیل پدیدارشناسانه وات از وحی قرآن» رویکردهای هرمنوتیکی خاورشناسان را به دلیل عدم توجه به مبانی اعتقادی اسلامی نقد کرده‌اند، نقدی که به آرمسترانگ نیز قابل‌تعمیم است. این نقدها نشان می‌دهند که گرچه آرمسترانگ در معرفی قرآن به مخاطبان غربی نقش مهمی ایفا کرده، اما رویکرد او نیازمند بازنگری و تکمیل با دیدگاه‌های اسلامی است.

رویکرد آرمسترانگ، با وجود کاستی‌ها، از منظر اعجاز جامعه‌شناختی قرآن بصیرت‌هایی ارزشمند ارائه می‌دهد. او در تحلیل آیات، به ویژه آیاتی که بر آرامش و امید تأکید دارند، مانند «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (شرح/۶)، به تأثیرات عاطفی و روانی این آیات بر مخاطب توجه نشان داده و آن‌ها را ابزاری برای ایجاد تحول در روان انسان می‌داند (Armstrong, ۲۰۰۶: ۸۰).

این دیدگاه، گرچه با تحلیل‌های اسلامی مانند آنچه در تفسیر نمونه مکارم شیرازی (۱۳۷۴ ش: ۲۵/۲) آمده همخوانی دارد، اما به دلیل فقدان پیوند با مبانی اعتقادی، از عمق و جامعیت تحلیل‌های اسلامی برخوردار نیست. برای

مثال، مکارم شیرازی تأکید می‌کند که اثرگذاری روانی قرآن ریشه در الهی بودن آن دارد، درحالی‌که آرمسترانگ این اثرگذاری را بیشتر به ساختار زبانی و بستر تاریخی نسبت می‌دهد. این تفاوت، ضرورت تطبیق دیدگاه‌های آرمسترانگ با نظریه‌های اسلامی را برجسته می‌سازد تا چارچوبی جامع‌تر برای فهم اعجاز جامعه‌شناختی قرآن ارائه شود.

۵. هرمنوتیک کارن آرمسترانگ و کارکردهای جامعه‌شناختی قرآن

کارن آرمسترانگ، به عنوان یکی از برجسته‌ترین دین‌پژوهان معاصر، با رویکردی هرمنوتیکی و تاریخی به قرآن می‌نگرد و آن را نه تنها متنی الهیاتی، بلکه اثری زنده و تأثیرگذار در ساحت جامعه‌شناختی و عاطفی مخاطب می‌داند. دیدگاه او که متأثر از جریان‌های معنویت‌گرایی مدرن است، بر ظرفیت قرآن در ایجاد تحولات عمیق روانی و معنوی تأکید دارد. آرمسترانگ در آثار خود، قرآن را متنی پویا معرفی می‌کند که با مخاطب وارد گفت‌وگویی عاطفی و وجودی می‌شود (Armstrong, Karen, ۲۰۰۶, ۴۷ p). این بخش، با تحلیل دیدگاه‌های آرمسترانگ، به بررسی استنادات او به تجربه روانی مخاطب، مفهوم قرآن به عنوان متنی زنده و واکنشی و تأکیدش بر ساحت عاطفی و تجربی وحی می‌پردازد. هدف، تبیین نقاط قوت و کاستی‌های این دیدگاه در مقایسه با نظریه‌های اسلامی است.

الف) جایگاه فکری، پیش‌فرض‌ها و تبعات روش‌شناختی در تفسیر متن مقدس از دیدگاه کارن آرمسترانگ

کارن آرمسترانگ در تحلیل خود از قرآن، بر تأثیرات روانی و عاطفی آیات قرآنی بر مخاطبان اولیه و معاصر تأکید دارد. او معتقد است که قرآن، به عنوان متنی زنده، با زبانی شاعرانه و ریتمیک، توانایی برانگیختن احساسات عمیق نظیر آرامش، امید و حس وحدت با امر متعالی را داراست (Armstrong, Karen, ۲۰۰۶, ۵۳ p). آرمسترانگ در بررسی تجربه روانی مخاطبان عرب جاهلی، استدلال می‌کند که آیات قرآنی، مانند «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (شرح/۶)، با ایجاد احساس امید و اطمینان، نقشی کلیدی در تحول روانی و اجتماعی جامعه عرب ایفا کردند. این آیه، با تأکید بر همراهی سهولت با دشواری، به مخاطب اطمینان می‌داد که چالش‌های زندگی گذرا هستند و این پیام، به ویژه در بستر دشوار جاهلیت، اثر عاطفی عمیقی بر جای می‌گذاشت (Armstrong, ۲۰۰۶: ۸۰). وی با تکیه بر رویکرد هرمنوتیکی، قرآن را متنی می‌داند که فراتر از محتوای الهیاتی، با روان مخاطب تعامل می‌کند. او به آیاتی مانند «أَلَا بِذِكْرِ

اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) اشاره می‌کند و آن‌ها را نمونه‌هایی از ظرفیت قرآن در ایجاد آرامش روانی می‌شمارد. از نظر او، این آیات با برانگیختن حس نزدیکی به خدا، مخاطب را به تجربه‌ای عرفانی و وجودی سوق می‌دهند که فراتر از تحلیل‌های عقلی است (Armstrong, ۱۹۹۳: ۱۸۹).

با این حال، تحلیل آرمسترانگ از منظر اسلامی کاستی‌هایی دارد. او، به دلیل تأکید بر بستر تاریخی و اجتماعی، کمتر به ماهیت الهی قرآن توجه می‌کند. در تفاسیر اسلامی، اثرگذاری روانی آیات به وحیانی بودن آن‌ها نسبت داده می‌شود، نه صرفاً به ساختار زبانی یا بستر فرهنگی (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۵/۱۱؛ طوسی، ۱۴۰۹: ۲۵/۱۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۴۱/۳). برای مثال، طباطبایی تأکید می‌کند که آرامش بخشی آیه «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» ریشه در ارتباط متافیزیکی با خدا دارد، نه صرفاً در زیبایی لفظی. آرمسترانگ، در مقابل، این اثرگذاری را به عنوان پاسخی به نیازهای روانی جامعه عرب تحلیل می‌کند که این دیدگاه، گرچه بصیرت‌هایی در باب زمینه‌های نزول ارائه می‌دهد، اما از عمق الهیاتی تحلیل‌های اسلامی برخوردار نیست.

علاوه بر این، آرمسترانگ در تحلیل خود به نقش آیات در ایجاد انگیزه برای عمل صالح کمتر توجه دارد. در منابع اسلامی، (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۵/۲، سید قطب، ۱۴۱۲/۳۲: ۴)، آیاتی مانند «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق/۲) نه تنها آرامش بخش، بلکه محرکی برای رفتارهای اخلاقی و استقامت در برابر سختی‌ها معرفی می‌شوند. آرمسترانگ، با تمرکز بر جنبه‌های عاطفی و وجودی، این بُعد عملی را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد که این امر تحلیل او را از جامعیت نظریه‌های اسلامی دور می‌سازد. با این وجود، تأکید او بر تجربه روانی مخاطب، دریچه‌ای نو به فهم اعجاز جامعه‌شناختی گشوده و زمینه را برای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای میان جامعه‌شناختی دین و مطالعات قرآنی فراهم کرده است.

ب) تجربه روانی مخاطب در مواجهه با متن قرآن از منظر آرمسترانگ

کارن آرمسترانگ در آثار خود، قرآن را نه تنها متنی ایستا، بلکه اثری «زنده و واکنشی» می‌داند که با مخاطب در بسترهای تاریخی و فرهنگی مختلف وارد گفت‌وگو می‌شود. او معتقد است که قرآن، با زبان پویا و ساختار چندلایه‌اش، توانایی انطباق با نیازهای روانی و معنوی مخاطبان را دارد. این ویژگی، از نظر آرمسترانگ، به قرآن امکان می‌دهد تا در هر دوره و فرهنگی، پاسخگوی مسائل وجودی انسان باشد. او در تحلیل خود، به آیاتی مانند «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ

لِلذِّكْرِ» (قمر/۱۷) اشاره می‌کند که بر سهولت فهم و تأثیرگذاری قرآن تأکید دارند. این آیه، به باور او، نشان‌دهنده ظرفیت قرآن برای تعامل فعال با مخاطب است، به گونه‌ای که معانی آن در هر زمان بازتفسیر می‌شوند (Armstrong, ۲۰۰۶: ۹۲).

آرمسترانگ، با تکیه بر مفهوم «زنده بودن» متن، استدلال می‌کند که قرآن فراتر از یک سند تاریخی، متنی است که با مخاطب هم‌صحب می‌شود و به نیازهای عاطفی و معنوی او پاسخ می‌دهد. او به نقش آیات در ایجاد حس همدلی و همراهی با مخاطب اشاره می‌کند. برای مثال، آیه «قُلْ لَنْ يَصِيبَكَ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا» (توبه/۵۱) را نمونه‌ای از گفت‌وگوی مستقیم قرآن با مخاطب می‌داند که اعتماد به قضا و قدر الهی را تقویت می‌کند (Armstrong, ۱۹۹۳: ۱۹۷). این ویژگی واکنشی، به ویژه در فرهنگ شفاهی عرب که در آن آیات به صورت شنیداری دریافت می‌شدند، اثر عمیقی بر جای می‌گذاشت. آرمسترانگ این تعامل را با نظریه‌های هرمنوتیکی گادامر هم‌سو می‌داند که در آن معنا در گفت‌وگوی میان متن و مخاطب شکل می‌گیرد (Gadamer, ۱۹۷۵: ۲۹۳).

با این حال، دیدگاه آرمسترانگ از منظر اسلامی نیازمند نقد است. مفسران اسلامی، مانند زمخشری در الکشاف (زمخشری، ۱۴۰۷ ق: ۱۱۲/۴؛ ابن عاشور، بی تا: ۳/۲۶۸؛ ابن عربی، ۲/۱۴۱۸: ۴۱۲) تأکید دارند که زنده بودن قرآن به ماهیت وحیانی و هدایت ابدی آن بازمی‌گردد، نه صرفاً به انعطاف‌پذیری زبانی یا فرهنگی. آرمسترانگ، با تمرکز بر بستر تاریخی و روان‌شناختی، کمتر به این بعد متافیزیکی توجه نشان می‌دهد. او قرآن را به عنوان متنی می‌بیند که به نیازهای اجتماعی و عاطفی پاسخ می‌دهد، اما این تحلیل ممکن است جنبه‌های الهیاتی، مانند نقش قرآن به عنوان معجزه کلامی الهی را کم‌رنگ کند.

از سوی دیگر، تأکید آرمسترانگ بر واکنش‌پذیری قرآن، با دیدگاه‌های برخی پژوهشگران مدرن دین، مانند نصر حامد ابوزید، همخوانی دارد. ابوزید در مفهوم النص استدلال می‌کند که قرآن متنی است که در تعامل با مخاطب معانی جدیدی تولید می‌کند (ابوزید، ۱۹۹۰: ۴۵). این دیدگاه، اگرچه از منظر اسلامی جنجالی است، به تحلیل آرمسترانگ شباهت دارد. با این وجود، آرمسترانگ کمتر به جنبه‌های عملی و اخلاقی این واکنش‌پذیری، مانند تأثیر آیات بر رفتار اجتماعی (مانند تشویق به عدالت در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»؛ نساء/۱۳۵)، توجه نشان می‌دهد. این کاستی، تحلیل او را از جامعیت نظریه‌های اسلامی دور می‌کند، اما در عین حال،

برداشت او از قرآن به عنوان متنی پویا، دریچه‌ای نو برای فهم اعجاز جامعه‌شناختی و فرهنگی آن گشوده است.

ج) قرآن به مثابه متنی پویا و واکنشی در خوانش هرمنوتیکی آرمسترانگ
کارن آرمسترانگ در آثار خود، بر ساحت عاطفی و تجربی پیام وحی در قرآن تأکید ویژه‌ای دارد. او معتقد است که قرآن، فراتر از ارائه دستورات اخلاقی یا الهیاتی، تجربه‌ای درونی و عاطفی را در مخاطب برمی‌انگیزد که به حس نزدیکی با امر متعالی منجر می‌شود. آرمسترانگ، با استناد به آیاتی مانند «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًا» (مریم/۵۸)، استدلال می‌کند که تلاوت قرآن در مخاطبان اولیه، واکنش‌های عاطفی عمیقی مانند گریه و سجده ایجاد می‌کرد. این واکنش‌ها، به باور او، نشان دهنده قدرت قرآن در لمس عمیق‌ترین لایه‌های روان انسان است (Armstrong, ۲۰۰۶, ۸۵).

آرمسترانگ، با رویکردی هرمنوتیکی، تأکید می‌کند که قرآن به عنوان متنی عاطفی، نه تنها ذهن مخاطب را درگیر می‌کند، بلکه قلب او را نیز به لرزه درمی‌آورد. او به آیه «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» (زمر/۲۳) اشاره دارد که به تأثیر جسمانی و عاطفی آیات بر مؤمنان اشاره می‌کند. از نظر او، این تأثیرات که شامل لرزش پوست و آرامش قلب است، نشان دهنده تجربه‌ای عرفانی است که در فرهنگ شفاهی عرب، به دلیل تلاوت موسیقایی آیات، شدت بیشتری داشت (Armstrong, ۱۹۹۳: ۱۹۱). این دیدگاه با نظریه‌های جامعه‌شناختی دین، مانند دیدگاه کارل یونگ همخوانی دارد که تجربه دینی را به عنوان مواجهه با ناخودآگاه جمعی و امر قدسی توصیف می‌کند (Jung, ۱۹۳۸: ۴۵).

از منظر آرمسترانگ، ساحت تجربی وحی در قرآن به مخاطب امکان می‌دهد تا از طریق تلاوت یا تأمل در آیات، با واقعیتی متعالی ارتباط برقرار کند. او به تجربه پیامبر اکرم (ص) در غار حرا اشاره می‌کند و آن را لحظه‌ای عاطفی و وجودی می‌داند که نه تنها پیامبر، بلکه مخاطبان بعدی را نیز به تجربه‌ای مشابه دعوت می‌کند. این نگاه، قرآن را به متنی تبدیل می‌کند که فراتر از زمان و مکان، با عواطف انسانی پیوند می‌خورد. با این حال، این تحلیل از منظر اسلامی کاستی‌هایی دارد. مفسران اسلامی تأکید دارند که اثر عاطفی آیات، نتیجه ارتباط مستقیم با خدا به عنوان منشأ وحی است، نه صرفاً ویژگی‌های زبانی یا روانی متن (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ۶۷/۲۰؛ ابن عربی، ۱۴۱۸: ۲۶۹/۴). اما آرمسترانگ، با تمرکز بر بستر فرهنگی و عاطفی، این بعد الهیاتی را کم‌رنگ می‌کند.

علاوه بر این، آرمسترانگ کمتر به جنبه‌های عملی ناشی از این تجربه عاطفی، مانند تأثیر آیات بر رفتارهای اجتماعی یا اخلاقی، توجه نشان می‌دهد. از منظر مفسران اسلامی آیات عاطفی مانند آیه ۵۸ سوره مریم، به عنوان انگیزه‌ای برای عبادت و تقوا معرفی می‌شوند (عیاشی، ۱۳۸۰ ش: ۱۲۳/۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق: ۲/۲۳۶)، آرمسترانگ، با تأکید بر جنبه‌های درونی، این بُعد عملی را کم‌اهمیت می‌انگارد. با این وجود، تحلیل او با برجسته کردن ساحت عاطفی وحی، به فهم اعجاز جامعه‌شناختی قرآن کمک کرده و گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای میان مطالعات قرآنی و جامعه‌شناختی دین را تقویت می‌کند.

تحلیل و ارزیابی: آرمسترانگ درک قابل توجهی از تجربه روانی قرآن ارائه می‌دهد، اما چارچوب فکری او در دو نقطه‌ی کلیدی با مبانی اسلامی واگراست. نخست، در تحلیل او بُعد وحیانی اثرگذاری آیات، به ساختار زبانی و شرایط فرهنگی تقلیل می‌یابد؛ حال آنکه در منطق قرآن، تأثیر آرامش‌بخش، انگیزه‌بخش و تحول‌آفرین آن مستقیماً ناشی از اتصال به منبع لایتناهی علم و رحمت الهی است. این تفاوت ظریف، معنای اعجاز را از «پدیده زیبایی‌شناختی» به «نشانه الهی غیرقابل تقلید» ارتقا می‌دهد. دوم، آرمسترانگ گرچه به تأثیرات عاطفی و وجودی ایمان دارد، اما کم‌تر به جنبه عملیاتی و اخلاقی آن توجه کرده است. در سنت اسلامی، تجربه روانی آیات ابزاری برای تغییر رفتار، استقامت در برابر فساد و رشد اخلاقی است، نه صرفاً نوعی تجربه شهودی فردی. به بیان دیگر، اگر پیام آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» صرفاً با زبان امید تحلیل شود، بخشی از حقیقت آن که محرک عمل تقوایی و دگرگونی اجتماعی است، مغفول می‌ماند. از این رو، رویکرد آرمسترانگ باید با چارچوبی تکمیلی تلفیق شود که پیوند سه‌گانه «وحیانی بودن - تأثیر روانی - تحول عملی» را توضیح دهد. این پیوند اثبات می‌کند که اثرگذاری قرآن نه محصول تصادف فرهنگی که نتیجه طراحی الهی برای هدایت و تربیت انسان است و همین امر است که توانی همیشگی و فرازمانی به آن می‌بخشد.

۶. کارکردهای جامعه‌شناختی آیات قرآن در تفسیر الهیاتی اسلامی

نظریه‌های نوین اعجاز جامعه‌شناختی قرآن، رویکردهای میان‌رشته‌ای هستند که با بهره‌گیری از جامعه‌شناختی مدرن و علوم شناختی، به بررسی تأثیرات عمیق آیات بر ذهن و روان انسان می‌پردازند. این نظریه‌ها، از واکنش‌های ذهنی و عاطفی تا رمزگذاری شناختی و اثرگذاری وجودی، قرآن را به عنوان متنی چندبُعدی معرفی می‌کنند که فراتر از جنبه‌های زبانی و الهیاتی، با

ساختارهای روانی انسان تعامل می‌کند. این بخش، با تحلیل این نظریه‌ها، به تبیین چگونگی تأثیر قرآن بر تحولات روانی، تقویت تاب‌آوری و ایجاد معنا در زندگی مخاطبان می‌پردازد. مقایسه این دیدگاه‌ها با تفاسیر سنتی اسلامی، مانند المیزان، نشان‌دهنده ظرفیت قرآن برای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای است.

الف) رویکردهای معاصر تفسیر اسلامی در تبیین کارکردهای جامعه‌شناختی آیات قرآن

نظریه‌های نوین اعجاز جامعه‌شناختی قرآن، با بهره‌گیری از علوم شناختی و جامعه‌شناختی، ابعاد جدیدی از تأثیرات این متن مقدس را کاوش می‌کنند. نظریه «واکنش ذهنی» بر این فرض استوار است که آیات قرآنی، مانند «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (شرح/۶)، با ایجاد الگوهای عاطفی مثبت، تاب‌آوری روانی را تقویت می‌کنند. این نظریه که در آثار روان‌شناسان دینی مانند پرگمنت (Pargament, ۲۰۰۷: ۶۵) بررسی شده، نشان می‌دهد که پیام‌های قرآنی با کاهش اضطراب و تقویت امید، به تنظیم عاطفی کمک می‌کنند. این آیه، با تأکید بر گذرا بودن سختی‌ها، به مخاطب انگیزه‌ای برای استقامت می‌دهد.

نظریه «رمزگذاری شناختی» بر چگونگی پردازش آیات در ذهن انسان تمرکز دارد. پژوهشگرانی مانند توماس هوفمن (Hoffmann, ۲۰۱۲: ۱۱۲) استدلال می‌کنند که ساختار تکراری و ریتمیک آیات، مانند «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» (بقره/۲۰۱)، با ایجاد الگوهای شناختی ماندگار، در حافظه بلندمدت مخاطب نقش می‌بندد. این رمزگذاری، به‌ویژه در فرهنگ شفاهی، به حفظ و انتقال معانی کمک کرده و تجربه‌ای عمیق از حضور معنوی ایجاد می‌کند. این دیدگاه با تفسیر المیزان (طباطبایی، ۱۳۷۴: ش: ۸۹/۲) همخوانی دارد که تأکید می‌کند تکرار آیات، به درک عمیق‌تر هدایت الهی منجر می‌شود.

از منظر اسلامی، تفاسیر سنتی مانند تفسیر نمونه (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ش: ۴۵/۲۲) بر بعد وحیانی این اثرگذاری تأکید دارند و آن را به ارتباط با خدا نسبت می‌دهند، نه صرفاً سازوکارهای روانی. با این حال، نظریه‌های نوین، با تحلیل علمی تأثیرات قرآن، مکمل این دیدگاه‌ها هستند. برای مثال، پژوهش‌های جامعه‌شناختی مثبت‌گرا (Seligman, ۲۰۱۱: ۷۸) نشان می‌دهند که متون دینی مانند قرآن، با ایجاد حس انسجام و امید، به‌زیستی روانی را ارتقا می‌دهند. این دیدگاه‌ها، اگرچه از منظر اسلامی ممکن است ناقص تلقی شوند، اما با ارائه شواهد تجربی، به فهم اعجاز جامعه‌شناختی قرآن غنا می‌بخشند و زمینه را برای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای فراهم می‌کنند.

ب) تحلیل نمونه‌ای آیات مؤثر بر روان فردی و اجتماعی در تفاسیر اسلامی

کارن آرمسترانگ در آثار خود، بر تأثیر جامعه‌شناختی آیات قرآنی بر فرد و جامعه تأکید دارد و آن‌ها را ابزارهایی برای تحول عاطفی و اجتماعی می‌داند. او آیات خوف، مانند «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال/۸) را نمونه‌ای از ایجاد حس مسئولیت‌پذیری فردی می‌داند که با برانگیختن ترس از عواقب، مخاطب را به تأمل وامی‌دارد (Armstrong, ۲۰۰۶: ۸۸) این آیات، به باور او، با تحریک وجدان، رفتارهای اخلاقی را تقویت می‌کنند. از سوی دیگر، آیات بشارت، مانند «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ» (بقره/۲۵)، با ایجاد امید و انگیزه، روان جمعی را به سوی انسجام و همکاری سوق می‌دهند (Armstrong, ۱۹۹۳: ۱۹۵).

آیات قصص، مانند داستان حضرت یوسف در سوره یوسف، از منظر آرمسترانگ، با روایت‌های دراماتیک خود، همدلی و تأمل را در مخاطب برمی‌انگیزند. او معتقد است این داستان‌ها، با نمایش پیروزی بر سختی‌ها، تاب‌آوری روانی را تقویت می‌کنند. برای مثال، آیه «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۹۰) پیامی از استقامت و پاداش الهی ارائه می‌دهد که در بستر جاهلیت، امید را در جامعه تقویت می‌کرد. آرمسترانگ این روایت‌ها را به عنوان الگوهای برای فهم معنا در زندگی معرفی می‌کند (Armstrong, ۲۰۰۶: ۹۰). همچنین، آیات حکمت عملی، مانند «وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (قصص/۷۷)، از نظر او، مخاطب را به سوی رفتارهای اخلاقی و اجتماعی هدایت می‌کنند که به انسجام جمعی کمک می‌کند.

از منظر اسلامی، تفسیر نمونه (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱/۱۵۰) این آیات را فراتر از اثر روانی، ابزاری برای ارتباط با خدا می‌داند. با این حال، تحلیل آرمسترانگ با دیدگاه‌های جامعه‌شناختی مدرن، مانند نظریه تنظیم عاطفی گراس (Gross, ۱۹۹۸, p. ۲۷۵)، همخوانی دارد که بر نقش متون دینی در مدیریت احساسات تأکید می‌کند. علاوه بر این، پژوهش‌های اخیر در جامعه‌شناختی دین، مانند کار کوئنیگ (Koenig, ۲۰۱۲: ۵۶)، نشان می‌دهند که آیات قصص و بشارت، با ایجاد حس تعلق و معنا، سلامت روانی را ارتقا می‌دهند. آرمسترانگ، اگرچه به بعد الهیاتی کمتر توجه دارد، اما با تحلیل تأثیرات روانی این آیات، به فهم اعجاز جامعه‌شناختی قرآن کمک کرده است.

ج) نسبت کارکردهای جامعه‌شناختی آیات قرآن با رویکردهای نوین علوم شناختی

و جامعه‌شناختی معنویت

کارن آرمسترانگ قرآن را متنی می‌داند که با روان انسان تعامل عمیقی دارد و

این تعامل را می‌توان از منظر علوم شناختی و روان‌درمانی معنوی تحلیل کرد. او معتقد است آیاتی مانند «وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً» (اعراف/۲۰۵) با دعوت به ذکر درونی، فرآیندهای شناختی مانند تمرکز و خودآگاهی را تقویت می‌کنند (Armstrong, ۲۰۰۶: ۸۷). این دیدگاه با نظریه‌های جامعه‌شناختی شناختی، مانند مدل توجه متمرکز کاهنمن (Kahneman, ۱۹۷۳: ۳۴) همخوانی دارد که تأکید می‌کند متون دینی با هدایت توجه، به تنظیم شناختی کمک می‌کنند.

در علوم شناختی، مفهوم رمزگذاری دوگان (Paivio, ۱۹۸۶: ۵۳) نشان می‌دهد که آیات قرآنی، مانند «كَمْثَلٍ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكَفَّارَ نَبَاتُهُ» (حدید/۲۰)، با استفاده از تصاویر ذهنی و زبان، پردازش عمیق‌تری در ذهن ایجاد می‌کنند. آرمسترانگ این ویژگی را به ساختار شاعرانه قرآن نسبت می‌دهد که با فعال‌سازی هر دو نیم‌کره مغز، تجربه‌ای غنی ایجاد می‌کند (Armstrong, ۱۹۹۳: ۱۹۰). این تحلیل با پژوهش‌های نوروساینس دینی، مانند کار نیوبرگ (Newberg, ۲۰۱۰: ۷۲) هم‌راستاست که نشان می‌دهد تلاوت متون مقدس، فعالیت نواحی احساسی مغز را افزایش می‌دهد.

در روان‌درمانی معنوی، آیات قرآنی به عنوان ابزارهایی برای بهبود سلامت روان شناخته می‌شوند. آرمسترانگ به آیه «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران/۱۵۹) اشاره می‌کند که با تشویق به توکل، اضطراب را کاهش می‌دهد (Armstrong, ۲۰۰۶: ۹۱). این دیدگاه با رویکردهای روان‌درمانی معنوی، مانند مدل پرگمنت (Pargament, ۲۰۰۷: ۶۸) همخوانی دارد که متون دینی را ابزاری برای مقابله با استرس می‌داند. تفسیر المیزان (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ۱۲۰/۴) نیز این آیه را دعوتی به اعتماد به خدا می‌داند که آرامش درونی را تقویت می‌کند. با این حال، آرمسترانگ کمتر به جنبه‌های الهیاتی این تأثیرات توجه دارد. مفسران اسلامی، مانند طبرسی در مجمع‌البیان (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۴۵/۳)، اثرگذاری آیات را به وحیانی بودن آن‌ها نسبت می‌دهند. این تفاوت، تحلیل آرمسترانگ را از جامعیت اسلامی دور می‌کند، اما پیوند او با علوم شناختی و روان‌درمانی معنوی، به فهم علمی اعجاز جامعه‌شناختی قرآن غنا می‌بخشد.

تحلیل و ارزیابی: تحلیل آرمسترانگ، هرچند از نظر هم‌سویی با جامعه‌شناختی دین و علوم شناختی جذاب است، اما نقطه ضعفش در این است که تأثیرات روانی قرآن را در ردیف آثار متون مقدس دیگر قرار می‌دهد و قید اعجاز را

بر آن نمی‌افزاید. در نگاه نویسنده، داده‌های جامعه‌شناختی مدرن و علوم اعصاب، وقتی در بستر الهیاتی اسلامی قرار گیرند، کارکردشان فراتر از توصیف تجربی است؛ آن‌ها به عنوان شاهد علمی بر وحدانیت، هدایت و قدرت فوق بشری وحی عمل می‌کنند. مثلاً نظریه «رمزگذاری دوگانه» یا «تنظیم عاطفی» می‌تواند سازوکارهای احتمالی اثرگذاری را توضیح دهد، اما منشأ این سازوکارها فراتر از ظرفیت شناختی بشر است. همین‌جا اعجاز خود را نشان می‌دهد: قرآن قرن‌ها پیش از کشف اصول حافظه بلندمدت، ساختار تکراری و موسیقایی را به شکلی به کاربرده که هم‌زمان مؤثر بر ذهن، قلب و اراده است. این تلفیق میان محتوا و فرم، همراه با هماهنگی کامل با فطرت، دلیلی روشن است بر این‌که روان اثرگذاری قرآن قابل تکرار یا خلق توسط انسان نیست؛ بنابراین، مطالعه میان‌رشته‌ای اگر بر بنیان اعتقادی درست سوار شود، اعجاز جامعه‌شناختی را نه صرفاً به عنوان «پدیده‌ای جالب» که به عنوان «دلیل الهی بودن» اثبات می‌کند.

۷. تحلیل تطبیقی کارکردهای جامعه‌شناختی آیات قرآن

کارن آرمسترانگ، به عنوان دین‌پژوهی برجسته با رویکردی هرمنوتیکی و تاریخی، قرآن را متنی پویا و تأثیرگذار بر روان و فرهنگ معرفی می‌کند که با مخاطب در گفت‌وگویی عاطفی و وجودی وارد می‌شود. (Armstrong, ۲۰۰۶, p ۵۸) در مقابل، نظریه‌های نوین اسلامی که در آثار متفکرانی مانند علامه طباطبایی، ناصر مکارم شیرازی و متفکران معاصر مانند محمد مجتهد شبستری و عبدالکریم سروش ریشه دارند، بر بعد وحیانی و متافیزیکی قرآن تأکید می‌کنند و اعجاز جامعه‌شناختی آن را در چارچوب هدایت الهی تحلیل می‌کنند. این بخش، با نگاهی تطبیقی، به بررسی همگرایی‌ها و واگرایی‌های این دو دیدگاه می‌پردازد، با تأکید بر بدیع بودن تحلیل و پرهیز از تکرار مطالب پیشین، به‌ویژه در انتخاب آیات و استدلال‌ها. هدف، تبیین چگونگی تکامل فهم اعجاز جامعه‌شناختی قرآن در گفت‌وگوی میان دیدگاه‌های غربی و اسلامی است.

الف) همگرایی‌های کارکردهای جامعه‌شناختی در هرمنوتیک آرمسترانگ و تفسیر

اسلامی

آرمسترانگ قرآن را متنی «زنده» می‌داند که با روان مخاطب تعامل می‌کند و تجربه‌ای عاطفی و معنوی ایجاد می‌کند. او به آیه «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف/۲۰۴) اشاره می‌کند که با دعوت به

گوش سپردن به تلاوت، حس حضور و ارتباط با امر قدسی را تقویت می‌کند (Armstrong, ۲۰۰۶: ۸۹). این دیدگاه با نظریه‌های نوین اسلامی، مانند تحلیل مجتهد شبستری در هرمنوتیک، کتاب و سنت (شبستری، ۱۳۷۵: ۱۰۲)، همخوانی دارد که قرآن را متنی معرفی می‌کند که در هر عصر، معانی جدیدی را از طریق تعامل با مخاطب تولید می‌کند. شبستری این ویژگی را به «پویایی وحی» نسبت می‌دهد که مشابه نگاه آرمسترانگ به قرآن به عنوان متنی واکنشی است.

هر دو دیدگاه بر تأثیر عاطفی قرآن تأکید دارند. آرمسترانگ به آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ» (یونس/۵۷) اشاره می‌کند و آن را نشانه‌ای از ظرفیت قرآن برای التیام روان می‌داند (Armstrong, ۱۹۹۳: ۱۹۳). این ایده با تفسیر المیزان (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷۸/۱۰) هم‌سوست که این آیه را دعوتی به شفای قلب از اضطراب و گناه می‌داند. همچنین، متفکران نوین اسلامی مانند سروش در بسط تجربه نبوی (سروش، ۱۳۷۸: ۱۴۵) معتقدند که قرآن با ایجاد حس آرامش و معنا، روان انسان را به سوی تعادل هدایت می‌کند که این با تحلیل آرمسترانگ از تجربه عاطفی وحی هم‌راستاست.

از منظر روان‌شناختی، هر دو دیدگاه به نقش قرآن در تقویت تاب‌آوری روانی توجه دارند. آرمسترانگ آیه «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (بقره/۴۵) را نمونه‌ای از دعوت به صبر و ارتباط معنوی می‌داند که مخاطب را در برابر بحران‌ها مقاوم می‌سازد (Armstrong, ۲۰۰۶: ۹۳). این تحلیل با دیدگاه‌های جامعه‌شناختی مثبت‌گرا، مانند سلیگمن (Seligman, ۲۰۱۱: ۸۰) و تفسیر نمونه (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۶۵/۱۰) همخوانی دارد که صبر و نماز را ابزارهایی برای مدیریت استرس و تقویت انسجام روانی می‌دانند. این همگرایی نشان‌دهنده ظرفیت قرآن برای پیوند میان تحلیل‌های غربی و اسلامی است.

ب) واگرایی‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی دو خوانش

با وجود همگرایی‌ها، تفاوت‌های اساسی میان این دو دیدگاه وجود دارد. آرمسترانگ، با رویکردی تاریخی و انسان‌شناختی، تأثیر جامعه‌شناختی قرآن را به ساختار زبانی، ریتیم و بستر فرهنگی آن نسبت می‌دهد. او استدلال می‌کند که آیاتی مانند «وَهُوَ الَّذِي يَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا» (شوری/۲۸) با تصاویر طبیعی و امیدبخش، به نیازهای عاطفی جامعه جاهلی پاسخ می‌دادند (Armstrong, ۲۰۰۶: ۹۱). این تحلیل، گرچه بصیرت‌هایی در باب زمینه‌های نزول ارائه می‌دهد،

اما از منظر اسلامی، به دلیل کم‌توجهی به ماهیت و حیانی قرآن، ناقص است. طبرسی در مجمع‌البیان (طبری، ۱۳۷۲ ش: ۵۶/۹) تأکید دارد که اثرگذاری این آیه به ارتباط آن با قدرت الهی بازمی‌گردد، نه صرفاً تصاویر شاعرانه.

نظریه‌های نوین اسلامی، مانند دیدگاه شبستری و سروش، بر بعد متافیزیکی قرآن تأکید دارند. سروش در قبض و بسط تئوریک شریعت (سروش، ۱۳۶۹ ش: ۲۱۰) استدلال می‌کند که اعجاز جامعه‌شناختی قرآن ریشه در «تجربه نبوی» دارد که آن را به منبعی الهی متصل می‌کند. این دیدگاه، برخلاف تحلیل آرمسترانگ، اثرگذاری آیات را به وحی و قصد الهی نسبت می‌دهد. برای مثال، آیه «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه/۱۲۴) از منظر تفسیر المیزان (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ۹۰/۱۴) هشداری متافیزیکی برای دوری از هدایت الهی است، درحالی‌که آرمسترانگ آن را صرفاً هشدار عاطفی برای ایجاد حس مسئولیت می‌بیند (Armstrong, ۱۹۹۳: ۱۹۶).

یکی دیگر از واگرای‌ها، تمرکز آرمسترانگ بر جنبه‌های عاطفی و تجربی به جای عملی است. او آیات را به عنوان ابزارهایی برای التیام روان و ایجاد حس وحدت تحلیل می‌کند، اما کمتر به نقش آن‌ها در هدایت رفتارهای اجتماعی، مانند عدالت و احسان، توجه دارد. برای مثال، آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل/۹۰) از نظر آرمسترانگ، پیامی برای تقویت همدلی است (Armstrong, ۲۰۰۶: ۹۴)؛ اما تفسیر نمونه (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۷۰/۱۱) آن را فرمانی الهی برای اصلاح جامعه می‌داند. این تفاوت، تحلیل آرمسترانگ را از جامعیت اسلامی دور می‌کند.

ج) ارزیابی تطبیقی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های هرمنوتیک آرمسترانگ و تفسیر

الهیاتی اسلامی

تحلیل تطبیقی دیدگاه آرمسترانگ و نظریه‌های نوین اسلامی نشان می‌دهد که هر دو رویکرد، به رغم تفاوت‌های بنیادین، مکمل یکدیگرند. آرمسترانگ با بهره‌گیری از جامعه‌شناختی دین و هرمنوتیک، به جنبه‌های عاطفی و فرهنگی قرآن توجه دارد و آن را متنی معرفی می‌کند که با نیازهای روانی انسان مدرن سازگار است. این دیدگاه، با تحلیل‌های علمی مانند نظریه تنظیم عاطفی گراس (Gross, ۱۹۹۸: ۲۸۰) و پژوهش‌های نیوبرگ در نوروساینس دینی (Newberg, ۲۰۱۰: ۷۵) همخوانی دارد. در مقابل، نظریه‌های نوین اسلامی، با تأکید بر وحیانی بودن قرآن، عمق الهیاتی و متافیزیکی آن را برجسته می‌کنند. این دو دیدگاه، در کنار هم به فهم چندبُعدی اعجاز جامعه‌شناختی قرآن کمک می‌کنند. آرمسترانگ،

با تمرکز بر تجربه انسانی، دریچه‌ای نو برای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای گشوده است، اما نادیده گرفتن بعد وحیانی، تحلیل او را از منظر اسلامی ناقص می‌سازد. نظریه‌های اسلامی، با تأکید بر هدایت الهی، به این کاستی پاسخ می‌دهند، اما گاهی از تحلیل‌های علمی مدرن دور می‌مانند. تلفیق این دو رویکرد می‌تواند به فهمی جامع‌تر از اعجاز جامعه‌شناختی قرآن منجر شود که هم تجربه انسانی و هم حقیقت متافیزیکی را در برمی‌گیرد.

تحلیل و ارزیابی: مقایسه نشان می‌دهد که آرمسترانگ و نظریه‌های نوین اسلامی در پذیرش اثرگذاری روانی قرآن هم‌نظرند؛ اما در تبیین منبع و غایت آن مسیرهای متفاوت می‌پیمایند. نقطه قوت رویکرد آرمسترانگ، گشودن باب گفت‌وگو با علوم انسانی غربی و فراهم کردن زبان مشترک برای معرفی قرآن است؛ اما او همچنان در چارچوب هرمنوتیک تاریخی باقی می‌ماند و کمتر به پرسش «چرا این اثرگذاری منحصر به قرآن است؟» پاسخ می‌دهد. نظریه‌های اسلامی، با تأکید بر بعد وحیانی و هدایت‌گری آن، این پرسش را مرکز بحث قرار می‌دهند. آنچه نویسنده این پژوهش بر آن تأکید می‌کند، ضرورت ادغام دو افق است: باید از روش‌های تحلیلی آرمسترانگ و هم‌افق‌های جامعه‌شناختی او بهره گرفت، اما تبیین نهایی را بر اصل وحی و مأموریت الهی قرآن بنا نهاد. چنین رویکردی می‌تواند اعجاز جامعه‌شناختی را هم به وجدان ایمانی مؤمن و هم به معیارهای علمی معاصر ثابت کند. در این مدل تلفیقی، هم شاهدهای تجربی و شناختی برای اثرگذاری قرآن فراهم است، هم استدلال الهیاتی که توضیح می‌دهد چرا این اثر تا ابد فرازمانی، جهان‌شمول و غیرقابل تقلید می‌ماند. این پیوند، مسیر پژوهش‌های آینده را از «تحسین ادبی» به «شناخت اعجاز» ارتقا می‌دهد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل تطبیقی کارکردهای جامعه‌شناختی آیات قرآن در هرمنوتیک کارن آرمسترانگ و تفسیر الهیاتی اسلامی نشان داد که رویکردهای تفسیری متفاوت، علی‌رغم تفاوت در پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، می‌توانند به فهم مکملی از کارکردهای روانی و تربیتی متن قرآن منتهی شوند. یافته‌های این مطالعه آشکار ساخت که آرمسترانگ با اتکا بر هرمنوتیکی تاریخی-تجربه‌محور، قرآن را متنی پویا و واکنشی می‌خواند که به واسطه زبان آهنگین، ساختار خطابی و مفاهیم امیدبخش خود، تأثیرات عمیقی بر ساحت عاطفی و معنوی مخاطب برجای می‌گذارد. این خوانش، با تمرکز بر تجربه زیسته دینی، نقش قرآن را در ایجاد معنا، آرامش درونی و تحول روانی

برجسته می‌سازد. در مقابل، تفسیر الهیاتی اسلامی، مبتنی بر سنت تفسیری و تأکید بر وحیانی بودن متن، تأثیرات جامعه‌شناختی آیات را نه صرفاً محصول زبان یا بستر تاریخی، بلکه نتیجه هدایت الهی و نسبت وجودی میان انسان و کلام وحی تفسیر می‌کند. تحلیل تطبیقی آیات مرتبط با ذکر، صبر، سکینه و هدایت نشان داد که هر دو رویکرد در تأکید بر پویایی متن قرآن و نقش آن در تقویت تاب‌آوری فردی و اصلاح اخلاقی-اجتماعی همگرا هستند؛ با این تفاوت که آرمسترانگ منشأ اثرگذاری را در تجربه انسانی و ظرفیت‌های زبانی-فرهنگی متن می‌جوید، درحالی‌که تفسیر اسلامی آن را به مبانی متافیزیکی و حقیقت وحی بازمی‌گرداند. نتایج نشان می‌دهد که کارکردهای جامعه‌شناختی آرمسترانگ، علی‌رغم کارآمدی در گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای با جامعه‌شناختی دین و علوم انسانی معاصر، به سبب غفلت نسبی از ساحت وحیانی قرآن، از جامعیتی که در سنت تفسیری اسلامی مدنظر است فاصله می‌گیرد. از سوی دیگر، رویکرد الهیاتی اسلامی، با وجود اتقان متافیزیکی، در برخی موارد نیازمند بهره‌گیری نظام‌مندتر از مفاهیم و روش‌های تحلیلی علوم انسانی جدید است. بر این اساس، تحلیل تطبیقی انجام‌شده نشان می‌دهد که تلفیق سنجیده این دو خوانش، امکان ارائه تفسیری عمیق‌تر از کارکردهای جامعه‌شناختی آیات قرآن را فراهم می‌سازد؛ تفسیری که هم ابعاد تجربه انسانی مخاطب و هم حقیقت وحیانی متن را لحاظ می‌کند. درنهایت، این پژوهش نشان داد که مطالعه تطبیقی خوانش‌های تفسیری، به‌ویژه در حوزه جامعه‌شناختی آیات قرآن، می‌تواند افق‌های نوینی در مطالعات تفسیری معاصر بگشاید و به بازخوانی کارکردهای تربیتی، معنوی و وجودی قرآن در جهان معاصر یاری رساند؛ امری که با اهداف و رویکردهای مجله مطالعات تفسیر تطبیقی کاملاً همسواست.

فهرست منابع

قرآن کریم با ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

ابن عاشور، محمد طاهر (بی تا): «تفسیر التحریر و التنویر»، بی جا: الدار التونسیه للنشر.

ابن عربي، محي الدين (١٤١٨ ق): «تفسير القرآن الكريم»، بي جا: دار الأندلس، بيروت.

ابوزيد، نصر حامد (١٩٩٠ م): «مفهوم النص: دراسة في علوم القرآن»، بيروت: المركز الثقافي العربي.

زمخشري، محمود بن عمر (١٤٠٧ ق): «الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل»، ج ٤، بيروت: دارالكتاب العربي.

سروش، عبدالکریم (۱۳۶۹ ش): «قبض و بسط تئوریک شریعت»، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸ ش): «سبط تحریه نبوی»، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

سید قطب، ابراہیم (۱۴۱۲ ق): «فی ظلال القرآن»، جاب ہفدھم، بیروت۔ قاہرہ: دار الشروق۔

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۲۱ ق): «تفسیر الدر المنثور»، قم: مکتبۃ آیت اللہ مرعشی نجفی، چاپ اول.

شبهه‌ساز، محمد مجتهد (۱۳۷۵ ش): «هرمنوتیک، کتاب و سنت»، تهران: طرح نو.

طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۷۴ ش): «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۱، ۲، ۴، ۱۰، ۱۱ و ۱۴، قم: دفتر انتشارات اسلام.

طبرسي، فضل بن حسن (۱۳۷۲ ش): «مجمع البيان في تفسير القرآن»، ج ۳ و ۹، تهران: ناصر خسرو.

طبري، محمد بن جرير (١٤٢ ق): «جامع البيان في تفسير القرآن»، بيروت: دارالمعرفة، چاپ اول.

طوسي، محمد بن حسن (١٤٠٩ ق): «التبيان في تفسير القرآن»، تحقيق و تصحيح احمد حبيب قصير العاملي، بيروت: دار احياء التراث العربى.

عاشي، محمد بن مسعود (١٣٨٠ ش): «تفسير عاشي»، ج ٢، تهران: مكتبة العلمية الإسلامية.

فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ ق): «التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)»، ج ۲۰، بيروت: دار إحياء التراث العربی.

فیض کاشانی، ملأ محسن (۱۴۱۵ ق): «تفسیر صافی»، تحقیق حسین اعلمی، تهران: انتشارات الصدر، جاب دوم.

مطهری، مرتضیٰ، (۱۳۶۸ ش)، «جهاد اسلامی»، تهران: نشر صدرا.

معرفت، محمد هادی (۱۴۱۸ ق): «التفسير والمفسرون في ثوبه القشيب»، مشهد: الجامعة الرضوية، چاپ اول.

مكارم شيرازي، ناصر (١٣٧٤ ش)، «تفسير نمونه»، ج ١، ٢، ١١، ٢٠ و ٢٢، تهران: دارالكتب الاسلاميه.

Armstrong, Karen (1993): "A History of God: The 4,000-Year Quest of Judaism, Christianity and Islam", New York: Ballantine Books.

Armstrong, Karen (2006): "Muhammad: A Prophet for Our Time", New York: Atlas Books.

Frankl, Viktor E. (1946): "Man's Search for Meaning", Vienna: Verlag für Jugend und Volk.

Gadamer, Hans-Georg (1975): "Truth and Method", New York: Seabury Press.

Gross, James J. (1998): "The Emerging Field of Emotion Regulation: An Integrative Review", *Review of General Psychology*, 2(3), pp. 271–299.

Hoffmann, Thomas (2012): "The Poetic Qur'an: Studies on Qur'anic Poetics", Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.

James, William (1902): "The Varieties of Religious Experience: A Study in Human Nature", London: Longmans, Green & Co.

Jung, Carl G. (1938): "Psychology and Religion", New Haven: Yale University Press.

Kahneman, Daniel (1973): "Attention and Effort", Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.

Koenig, Harold G. (2012): "Religion and Mental Health: Research and Clinical

- Applications", San Diego: Academic Press.
- Newberg, Andrew (2010): "Principles of Neurotheology", Farnham: Ashgate Publishing.
- Paivio, Allan (1986): "Mental Representations: A Dual Coding Approach", Oxford: Oxford University Press.
- Pargament, Kenneth I. (2007): "Spiritually Integrated Psychotherapy: Understanding and Addressing the Sacred", New York: Guilford Press.
- Seligman, Martin E. P. (2011): "Flourish: A Visionary New Understanding of Happiness and Well-being", New York: Free Press.

References

- The Holy Qur'an, Translated by Ayatollah Makarem Shirazi.
- Ibn Ashur, Muhammad Tahir (n.d.): "Tafsir al-Tahrir wa al-Tanwir", n.p.: al-Dar al-Tunisiyyah li al-Nashr.
- Ibn Arabi, Muhyi al-Din (1418 AH): "Tafsir al-Qur'an al-Karim", n.p.: Dar al-Andalus, Beirut.
- Abu Zayd, Nasr Hamid (1990 AD): "Mafhum al-Nass: Dirasah fi 'Ulum al-Qur'an", Beirut: al-Markaz al-Thaqafi al-'Arabi.
- Al-Zamakhshari, Mahmud bin Umar (1407 AH): "Al-Kashshaf 'an Haqa'iq Ghawamid al-Tanzil", Vol. 4, Beirut: Dar al-Kitab al-'Arabi.
- Soroush, Abdolkarim (1369 SH): "The Theoretical Contraction and Expansion of Shari'a", Tehran: Mu'assasah-ye Farhangi-ye Serat.
- Soroush, Abdolkarim (1378 SH): "The Expansion of Prophetic Experience", Tehran: Mu'assasah-ye Farhangi-ye Serat.
- Sayyid Qutb, Ibrahim (1412 AH): "Fi Zilal al-Qur'an", 17th edition, Beirut-Cairo: Dar al-Shuruq.
- Al-Suyuti, Abd al-Rahman bin Abi Bakr (1421 AH): "Tafsir al-Durr al-Manthur", Qom: Maktabat Ayatollah Mar'ashi Najafi, 1st edition.
- Shabestari, Muhammad Mujtahid (1375 SH): "Hermeneutics, the Book, and the Sunnah", Tehran: Tarh-e Now.
- Tabataba'i, Sayyid Muhammad Husayn (1374 SH): "Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an", Vols. 1, 2, 4, 10, 11, and 14, Qom: Daftar-e Intisharat-e Islami.
- Al-Tabarsi, Fadl bin Hasan (1372 SH): "Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an", Vols. 3 and 9, Tehran: Nasir Khusraw.
- Al-Tabari, Muhammad bin Jarir (1412 AH): "Jami' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an", Beirut: Dar al-Ma'rifah, 1st edition.
- Al-Tusi, Muhammad bin Hasan (1409 AH): "Al-Tibyan fi Tafsir al-Qur'an", Edited by Ahmad Habib Qasir al-'Amili, Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi.
- Al-'Ayyashi, Muhammad bin Mas'ud (1380 SH): "Tafsir al-'Ayyashi", Vol. 2, Tehran: Maktabah al-'Ilmiyyah al-Islamiyyah.
- Fakhr al-Razi, Muhammad bin Umar (1420 AH): "Al-Tafsir al-Kabir (Mafatih al-Ghayb)", Vol. 20, Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi.
- Fayd Kashani, Mulla Muhsin (1415 AH): "Tafsir Safi", Edited by Husayn A'lami, Tehran: Intisharat al-Sadr, 2nd edition.
- Motahhari, (1368) مرتضی (SH): "Islamic Jihad", Tehran: Nashr-e Sadra.
- Ma'rifat, Muhammad Hadi (1418 AH): "Al-Tafsir wa al-Mufasssirun fi Thawbihi al-Qashib", Mashhad: al-Jami'ah al-Razawiyyah, 1st edition.
- Makarem Shirazi, Naser (1374 SH): "Tafsir Nemuneh", Vols. 1, 2, 11, 20, and 22, Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Armstrong, Karen (1993): "A History of God: The 4,000-Year Quest of Judaism, Christianity and Islam", New York: Ballantine Books.
- Armstrong, Karen (2006): "Muhammad: A Prophet for Our Time", New York: Atlas Books.
- Frankl, Viktor E. (1946): "Man's Search for Meaning", Vienna: Verlag für Jugend und Volk.
- Gadamer, Hans-Georg (1975): "Truth and Method", New York: Seabury Press.
- Gross, James J. (1998): "The Emerging Field of Emotion Regulation: An Integrative Review", Review of General Psychology, 2(3), pp. 271-299.
- Hoffmann, Thomas (2012): "The Poetic Qur'an: Studies on Qur'anic Poetics", Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
- James, William (1902): "The Varieties of Religious Experience: A Study in Human

- Nature", London: Longmans, Green & Co.
- Jung, Carl G. (1938): "Psychology and Religion", New Haven: Yale University Press.
- Kahneman, Daniel (1973): "Attention and Effort", Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Koenig, Harold G. (2012): "Religion and Mental Health: Research and Clinical Applications", San Diego: Academic Press.
- Newberg, Andrew (2010): "Principles of Neurotheology", Farnham: Ashgate Publishing.
- Paivio, Allan (1986): "Mental Representations: A Dual Coding Approach", Oxford: Oxford University Press.
- Pargament, Kenneth I. (2007): "Spiritually Integrated Psychotherapy: Understanding and Addressing the Sacred", New York: Guilford Press.
- Seligman, Martin E. P. (2011): "Flourish: A Visionary New Understanding of Happiness and Well-being", New York: Free Press.

سال دهم

شماره دوم

پیاپی: ۲۰

پاییز و زمستان

۱۴۰۴